

غز گاو

بیل ، نیل ، قطاس ، بچکم

در شماره گذشته از ایزد گوش و اثر آن در ملل ترك و مغول نگاشته شد، اینك ادامه آن : از مقاله گذشته این نکته واضح شده باشد که این ایزد اوستایی به تسخیر قلوب مغولهای بادیه گرد نیز پرداخت. با بر شه‌ن‌شاه و مؤسس خانواده مغولی هند که از خاکهای ماوراءالنهر و فرغانه برخاست، بعد از مجاهدت و سعی فراوان، سلطنت مغول را در دهلی بنیاد نهاد. وی در کتاب خاطرات خود از غز گاو چندین جا اشاره یاد کرده است، ولی چون او در نگارش این اثر که در هندوستان ردرا و آخر زندگیش صورت گرفته، تحت تأثیر اطباعتی که از آن سر زمین حاصل کرده بود، واقع گردیده، بناچار بعضی از تذکرات او ممکن است موجب تولید اشتباهاتی شود، چنانکه سو تفاهماتی را هم تولید نموده و من درین جا بدان متعرض خواهم شد، توضیح اینک در ترك بابری کلماتی از قبیل قطاس، بیل گاو، بیل گاو، نیل گاو، و گاو کوهی وارد است، و هر چند این کلمات منحصر به این اثر نیست و ممکن است سابقه طولانی تر داشته باشد ولی چون غرض من توضیح درباره معنای دقیق آنها است نه بیان تاریخچه کلمات مذکور، فعلاً از آن صرف نظر میکنم. قطاس یکی از اسامی است که به غز گاو داده شده است و از جمله در ترك بابری (۱) بدان اطلاق گردیده. در فرهنگ‌های عربی هم از تفسیری که درباره قطاس داده شده همین معنی استنباط می‌شود (رك : المنجد).

(۱) با هر نامه، ملك | لکتاب، بمبئی، ۱۹۰۱، ۶۳

اینکه قطاس لغت دارای چه معنی است و چرا غز گاو را به آن مسمی ساخته‌اند، در چند سطور بعد متذکر خواهیم شد عجمه باید گفت که این حیوان را گاهمی هم پیل گاو، پیل گاو، بیل و بعضاً نیل گاو و نیله گاو (بابر نامه، ۱۹۳) خوانده‌اند. بابر در یک مورد به آن گاو کوهی نام داده است (ص ۱۳۸).

پیل گاو یا فیل گاو تصحیفی است از بیل گاو، که بیل کلمه ایست هندی، و آن نوعی از گاو، و شکی نیست که پیل یا فیل را با گاو رابطه‌ای نیست. بابر وقتی که از کوهستانهای بدخشان یاد آوری می‌کند از غز گاو بصورت گاو کوهی ذکر مینماید و گمان میکنم همین خود د لیل تسمیه آن باشد یعنی گاوی که در کوهها پیدایش دارد. سپس گاو دیگری را نیل گاو مینامند یا نیله گاو، که امروز هم نوعی از گاو در هندوستان نیل گاو نام دارد. مترجمین بابر نامه به انگلیسی و یلیام ارسکین و جان لیدن نیز آنرا نیل گاو ضبط نموده‌اند (۱). باید دانست که از این گاو، بابر بصورت آتی تعبیر مینماید: «و دیگر نیله گاو است. بلندی او دو برابر اسپ با شد، چیزی باریکتر است. فراو کبود می‌شود، ازین جهت نیله گاو گفته می‌شود، و شاخ خوردی دارد. در گلویش خود از یک و جب درازتر موئی چند دارد. چیزی (در اصل بحری) به قوتش مشابهتی دارد. رنگ ماده او مثل رنگ گوزن است. و آنچه را نباید فراموش کرد این که نیل گاو تصحیف بیل گاو نیست، و دیگر اینکه با غز گاو یکی نیست و بگفته بابر صرف اندک مشابهتی، بصورتی که ذکر شد با آن دارد. نیل از محصولات مخصوص اصلی هندوستان بشمار میرود و چون نیل گاو برنگ نیل، پوست و جسامه‌ای دارد آنرا نیل گاو خوانده‌اند، یعنی گاو نیلی با گاو کبود (۲) ضمناً علاوه باید کرد که گاو مذکور در هند قدیم، اثر میگا ستینز هم شاید مقصد از همین گاو بوده باشد نه غز گاو. تا صحبت ما

(۱) چاپ لندن، ۱۸۲۶، ۳۱۶ - ۷

(۲) نیل، نیل گاو، رک: Prac. Dict.-Eng.urd. چاپ لاہور.

در بازه مغولها ختم نشده است يك نكته ديگر راهم علاوه بايد كرد: توغ كلمه ايست مغولي؛ نزد مغولها از دوره چنگيز گرفته تا زمان مغولهاي هند و تا امروز، اين كلمه در مواردی بكار رفته كه اگر چه با مرور زمان اندك تفاوتی در مدلول آن وارد گردیده و لي در دوره چنگيزی و اخلاف او تا زمان بابر و پسرانش، همان معنای قطاس يعنی پرچم، توكی و گئوش درفش اوستایی داشته است. بابر گوید: «سه پساچه سفید را پایان ترانز قطاس توغ بسته...» (۱) و از این چند كلمه بخوبی پدید می آید كه قطاس چیزی بوده و پارچه های سفید چیزی دیگر. و همه قرائن دلیل آنست كه قطاس عبارت از موی دم غرگاوه بوده است لا غیر. بابر گاهی كه بر افسران و امرای خود، نظر به كدام خدمت شان بر سر مهر می آمد و میخواست از ایشان تمجید كند به آنها توغ عنایت میکرد (۲) و به این توغ احترام و ارزشی را قایل بودند كه چنگيز خان نیز قبول داشت و در سایه آن داعیه تسخیر ربع مسكون را پسر پرورانیده بود.

اكنون عقیده خود را درین باره بیان میکنم كه غرگاوه را چرا قطاس نامیده اند. در تاریخ ادب و فرهنگ، به امثال زیادی بر میخوریم كه آنها را میتوان نمونه های تسمیه شی به اسم محل پیدایش، خواند. من تسمیه غرگاوه را به قطاس از همین مقوله میدانم به دلیل آتی: در جمله اسامی امكنه و اعلام جغرافیایی شمال كشور چین، كه گاهی تمام چین را احتواء میكرد و واحیاناً خاكهای خارج از چین امروزی هم در آن شامل بوده است، عبارت از خنای میباشد. در زبان روسی امروز، به كشور چین (كینای) مینامند. اكنون باید جستجو كرد كه ضبط دیگری هم برای این قلمرو در آثار تاریخی و جغرافی ذکر گردیده است. یانه. محمد بن نجیب بکران ختارا به اشكال ذیل كتابت نموده است: خطا، قوتو، قتا، ختو (۳). رضاقلی خان هدایت این كشور را از طرف جنوب محد و دبچین، ذکر

(۱) ایضاً ص ۶۳ (۲) ایضاً، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸ (۳) جهان نامه، چاپ مسكو، بر شچفسکی، ۱۷، الف، ص ۹۷، رجوع شود به Innermost Asia، آورل شتین، جلد اول، آكسفورد، ۴۲۸ - ۵۰۶: Khara Khoto

کرده؛ اما حقیقت اینست که در طول تاریخ حدود و ثغور آن، همیشه به يك منوال
 نبوده است. (۱)

رضاقلی خان هدایت در تفسیر کلمه ختو گردید: «بضم اول و ثانی، شاخ گاوی است که
 از چین و ختاب دست آرند و ازان دسته کار دو شمشیر و خنجر کنند ...» (۲)، صاحب
 بهران در بیان همین کلمه میفرزاید: که شاخ گاویست که در ملک چین باشد ...
 گویند خاصیتش آن است که اگر در جایی چیزی مسموم یا طعمه ای بزهر آغشته
 ببارند، ازان شاخ علامتی ظاهر میشود ... و بعضی گویند شاخ ماهی
 وال است ...» (۳)

این شواهد سراسر راهبر باین مطلب است که غز گاو را از لحاظ وجود آن در
 سرزمین ختای، موسوم به گاو خطا، خوتو، قوتو و کوتو، کرده بوده اند، و بمرور زمان
 ختاه عرب گردید و خطای، و آن اشکال دیگر بوجود آمد، و قطاس هم یکی از
 معربات آن است؛ قطاس و یا گاو قطاس اسمی شد برای غز گاو، از لحاظ محل پیدایش.
 همین نکته بخوبی، اساس نادرست ارتباط بخشیدن غز گاو را به کتوز - ماهی
 بحری - مبرهن میگرداند. توضیح آنکه؛ فرهنگ‌ها از ماهی کتوز زنبهو، ذیل
 معلومات میدهند. Cetus، اسم: یکی از اجرام Cetacean، در یونانی یکی از حیوانات
 بزرگ بحری و آنرا دولقین نیز گویند؛ Cetane، نوعی هایدرو کربن، جزء اول
 این کلمه Cetus، همان حیوان بحری است (۴).

(۱) رک برهان، ۵۱۷/۲، بحواله قاسم الاعلام ترکی

(۲) فرهنگ انجمن آرای ناصری، انجمن هفتم

(۳) برهان، ۷۱۶/۲، رضاقلی خان و محمد حسین مطالبی مذکور را مستقیماً
 با بسورت غیر مستقیم از جهان نامه برداشته اند. نکاهی به این اثر اخیر، شاید وجه اطلاق
 قطاس را رگز گاو روشن گرداند. اینک متن آن، ختوا از جمله جواهر نیست و از حیوانات
 اما چون نیمه تن دارد خواستیم که ذکر او درین مجوع باشد، بعضی گویند او شاخ ازدها است. علی الجملة
 شاخ حیرانی غریبست و از حدود چین آرند و بعضی گویند از روم آرند (جهان نامه ص ۲۲ ب)
 عبدالحمی گردیزی از پادشاه ختاه بسورت قناخان ذکر می کند (قر وینی ۱۶۱) و مولف جهان نامه
 قناتو قوتورا، خطا خواندن عظام بدانند (ص ۱۷ الف)

(۴) و بسترین المللی

بدین طریق دیگر شکی باقی نمیماند که شباهت کلمات قطاس و کوتوز کاملاً اتفاقی و تصادفی است و اشتباه نویسندگان که متوجه این نکته نبوده اند از همین جابر خاشنه است. مخصوصاً که چون از ابای کام و دهن ماهی دلفین نیز پرچم میساخته اند، زمینه این اشتباه مساعدتر گردید (۱). دلفین یا عنبر ماهی از حیوانات بحری است که آنرا بال، وال (Whale) نیز گفته اند و اینست که احتمال میدهم بیل - که نوعی از گاورا در هندوستان بدین اسم یاد میکنند - هم از همین النباس ناشی شده باشد در شماره گذشته ذکر شده بود که بچکم یکی از اعلام ترکی است و معنی آن غرگاو میباشد و اسم پدر سبکتگین، جد سلطان محمود غزنوی قرا بچکم بود، و من آنرا تصحیف پرچم، یا پرچم را تصحیف آن خواندم، و گفتم که پرچم کلمه است ترکی بمعنی غرگاو یا موی دم آن، که ازان توغ، بیرق و یا پرچم و از همه صحیح تر، درفش یا گموش درفش میساخته اند؛ و اساساً این درفش را در کان و مغولان از اقوام آریایی و خاصه از گموش درفش اوستائی، پرچم غمنوی که خپای افسانه‌ای بلخ - شهر پرچم‌های بلند اقتباس نموده بود. غیر از پدر سبکتگین، کسان دیگری نیز در تاریخ بدین اسم یاد شده اند. بچکم، در عهد المنقوی بالله، از خلفای عباسی میزیست و همو بود که در روزگار این خلیفه، تنقیصاتی در مصارف گزاف دوزخ حلافت وارد کرد؛ و منقوی بفرمان همین قائم مملوک، به خلافت رسید، و اتفاقاً در شکار گاه بر اثر اشتباهی بقتل رسید. بعد از وفات، دارایی عظیمی بدنبال گذاشت (۲) قتل او در سال ۹۴۱ میلادی بود و سمت امیرالامرائی داشت و بسی، از فتنه‌ها

(۱) درک: طبقات ناصری، راورتی، ۱/۶۸-۹. که گوید: اسم حقیقی غرگاو، گاوحطای است و یونانیان آنرا کوتوز میگویند و عقیده دارند که نوعی آب بحری است و گاد ابریشمی نیز گفته اند. چونکه کتر، غر بمعنی ابریشم است. و جای تعجب اینست که نه گاوحطای، اسم حقیقی غرگاو است، نه یونانیان آنرا کوتوز گفته اند و نه غرگاو را با ابریشم سروکاری است؛ و راورتی خیال باقی کرده است و اسم حقیقی غرگاو چنانکه درین مقاله روشن شد گموش میباشد لا غیر.

(۲) زین الاخبار، عبد الحی کردیزی، صید نفیسی، ۵۹، ۵۷.

و طغیانها را فرو نشانید (۱). و نیز بچکم اسم یکی از سرهنگان بزرگ احمد بن جعفر
 امیر ختلان در دوره سامانی هم بوده است (۲). بی مورد نیست ببینیم چکم
 در فرهنگها بچه معانی دیگر نیز آمده است: بچکم (بفتح اول ضم سوم): هو سقیفة
 البیت (۳). بفتح اول و سوم. ایوان و بارگاه و خانه تابستانی که آنرا
 بشکم هم گفته اند. رود کی گفت:

از تو خالی نگار خاره چشم فرش دیبا کشیده در بشکم

عنصری راست: هزاران بدش اندرون طاق و خم به بچکم درش نقش باغ ارم
 آنرا با جیم هم خواند و اند و به معنی گز کمان، تیر کمان، هم نوشته اند (۴)
 و بچکم بمعنی گرگ هم آمده است، و به همین وجه را در تفریحی قرأ بچکم را گرگ سپاه معنی
 کرد (۵) متن در همان قاطع این است: بفتح اول و کاف، بر وزن شبنم، خانه تابستانی
 و خانه ای که اطراف آنرا شبکه کرده باشند و ایوان و صفا و بارگاه را نیز گویند
 و بمعنی گرگ هم آمده است که بهر بی ذئب خوانند و بکسر اول هم
 درست است (۶)

باقیدارد

(۱) المنجد، فی الادب و العلوم، ۱۹۶۰: تاریخ الناصری، محمد بن علی الحموی، ۶۵، ب، ۶۲ الف؛
 طبقات ناصری، ۱۴۹/۱ (۲) زین الاخبار، قزوینی، ۲۷ (۳) دیوان لغات الترک،
 ۴۰۱/۱ (۴) فرهنگ شاعرانه رضازاده شفق،

(۵) طبقات، ۶۹/۱ (۶) برهان، ۲۲۷/۱